

بزرگان از آن بود در این سخن در نهایت بعد و رکاکت است و از اینجا لازم آید که حضرت علی مرتضی که شرف
در کرمه از حق بود چنان فلیل و مغلوب و مقهور یا شده اند اظهار حق و در باطل عاجز و مخالف آن
تلقیند لایحه فون بود که لا تم صفت او علی مع القرآن و القرآن هم علی منقبت او دیگر عجز و خوف که
حق باطل بود و بیشتر رسیده و مقبولتر آمده است که وی کرم الله وجهه را اظهار حق و اقامت نصیب
ایشان در عجز و در بیانات داشت از امام شافعی پس بدینکه علت نفرت خلافت بود عدم اجتماع ایشان
ایضا در علی مرتضی با شافعی گفت اگر وی در اظهار حق بر وی چک نمیدید و از ترویج احدی بیانات نمیداد
و در حدیث دیگر در حضرت شافعی گفت زیرا که وی زاهد بود و در راه برادر نیاید از آن بیانات نیاید
و در عالم بود و عالم را مدینه نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کسی نبود و شریف بود و شریف
پروای کسی نباشد اگر نیز تقیه باشد تقیه در نگاه و در غیر او ان خلافت از کسان دارد و وی کرم
و عجز و خلوت با خامل صحاب و اتباع خود میگفت و در زمان خلافت غلبه شوکت و نفاذ امر به بالا کا
نه بر بیاید میفرمود این با تقیه جمع نشود و از امام محمد باقر و ابن ابی عمیر و اولاده المکرم رسیدند
احتمالاً ابوبکر و حضرت عمر را چه گوئی فرمود دست دارم من ایشانرا گفتند مردم چنان گمان بر بند
بودند که از روی خوف و تقیه میگوئی و معتقد باطن تو خلاف این است فرمود خوف از احیایا
از اسوات بعد از آن بدست و حکومت و کوشش شام بن عبدالملک بن مروان در آمد که امیر وقت و سلطان
بود و یعنی باز اگر در مدح و ثنای حضرت ابوبکر و عمر خوف تقیه در نظر باشد چرا دست از تقیه حلال
شام بن عبدالملک کنیم که با فعل امسلطنت محکومت بدست لشرف و اختیار است و هرگاه حال
حضرت محمد باقر بود که اجزای حضرت علی مرتضی است این بود حال وی کرم الله وجهه که در اقدار هم و توت
عبادت و شدت باس و کثرت اعدا کل الکمل است قیاس توان کرد اگر خوف تقیه بودی با حضرت
و دیدنی مردان که میان قرظین در جاهلیت اسلام در نهایت کثرت و شدت بودند و با بقاء
ایرج میکرد و آنجا خود عزیمت قتال اظهار حق در نمایندین بر وجهی نبود که بالاتر از آن متصور نباشد
ن بود مگر از جهت آنکه تا مردین از دایره حق و عدال خارج نیاید ساکت بود و چون مشاهده کرد
تغییر یافت در کار دین سستی گرفت دیگر قوا ابطال و حاجت است و بسا بودی که بعضی از شیوه خود را

مستدرک بسند خود از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده و در تفسیر آن نوده لشتر به علی بن ابی طالب
 استخندق اخصل من اعمال یعنی الی یوم القيمة این حدیث شریف لغز قاطع است بر افضلیت حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام یعنی اکثریت ثواب عند اللیس معلوم شد که افضلیت شیخین با همی ظنی و افضلیت حضرت
 امیرالمؤمنین یقینی مقطوع است که با علم صاحب معنی دریافت شد و نیز بر خصوصیت است که قابل شدن است
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام استفاد از اخبار صاحب معنی است بحقیقه الله التدریج و استقامت مقتبس
 از و ساء من ساء الله بن سبای لعین چنانچه فاضل ناصب زعم نموده است نیز محسن بن ابی ادهم از مسکن
 قومی نپداشن و اخبار حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را ساقی از حدیث روایت نمودند چنانچه از علمای اهل سنت
 بوقوع آورده و دلیل کمال دینداری و حسن عقاید این بزرگان است و اگر از ادعای اجماع بر افضلیت شیخین
 چنانچه صاحب صواعق ادعای آن نموده نیز ممنوع است و قول اولیای اهل سنت فاضل و نقل اختلاف
 درین مسئله که از ابن عبد البر در کتاب استیعاب واقع شده و خروج اصحاب سینه از آن است علیه و قول اولی
 شایخ حدیث بنا بر نقل خطابی و دلیل عدم تواتر است آنست بقتدر تسلیم تحقیق اجماع معنی مذکور در حدیث
 مع است چه افضلیت مشترک است در معنی کثرت ثواب و فضائل و اکثریت ثواب نزد خدا و از قائلین با
 تقدیر تسلیم تنصیب بر معنی مذکور واقع نشده و بجا است که افضلیت در کلام آنها محمول بر فضیلت چنانچه
 جوه محمول بوده باشد لا بد لفظی از الاحتمال این دلیل بلکه آنکه آنچه صاحب صواعق محرقه فرموده که اگر
 اهل سنت میگویند که مسئله افضلیت ظنی است لیکن شیعه میگویند که مسئله افضلیت قطعی است و قائل شیعه
 حضرت ابی بکر و عمر جز با یقیناً انهم ناشی از قلت تامل و عدم اقبال قدرت عاقله بچند وجه مردود است
 در روایاتی که درین مسئله در کتب الطریق الطریق است مراد است در آنرا از روایات اهل سنت و غیره
 و میانی شمارند آری آن روایات در کتب شیعه بطریق صحاح و یا حسان بلکه ضعاف هم اگر مردود
 شد و از طرق هم آری و دیگر علل قاطعه محفوظ و محروس می بود البسته الزام بانها بر شیعه
 متوجه میشود و روایات مذکور ازین قبیل نیستند و در کتب شیعه از آنها عیناً اثری نیست
 بلکه الزام شیعه باین روایات موضوعه سخیفه که در کتب شیعه نشانی از آنها پیدا نیست
 لکن فاسد است و اگر آنرا ترا این روایات نزد اهل سنت نیز ممنوع است من ادعی فحلیه

که که با کسی که در حق او شکی نیست من نذر افعال مترقوانا انا و جذا ابانا غیر ائمه و ائمه
 مقتدران ما از که در حق او شکی نیست یعنی لا تحکم کثیرا و به تقدیر تسلیم و تحقق فضیلت با معنی در
 امور دنیا و دین و غیره منعی نیست چه جائز است که در حضرت امیر المؤمنین علیه
 السلام با کسی که در حق او شکی نیست یعنی اکثریت و فضائل و فضیلت با معنی اکثریت و ثواب
 بیشتر است که فضیلت با معنی اکثریت و فضائل و فضیلت با معنی اکثریت است
 اینها در حق او شکی نیست و الا لازم آید که جناب سرور کائنات علیه
 السلام در حق او شکی نیست با فضیلت با معنی اکثریت ثواب نباشد
 با عقل مستقیم است که اکثریت و فضائل موجود است
 اکثریت با وجوده باشد و جمیع اعمال با نیت و لکل امری کثیرا
 ثواب بیشتر بود و به خصوص نیت الهی است و مدعی است که هر که نیتش بجناب باری عز
 و جلاله باشد اعمال او در نیت اکمل خواهد بود و هر که افعالش اکمل باشد ثواب اعمال او بیشتر خواهد بود
 از جمله مسلمات و قیاسات است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عارف بالله بلکه حلقه عرفا استند افعال
 آنحضرت در نیت اکمل و افعال و اعمال او و افراد اکثریتش و اکثریت ثواب بیشتر باشد و در
 آنکه در حدیث شریف وارد شده ان الثواب علی قدر العقل پس هر که عقلش افزون تر ثوابش
 بیشتر است و ظاهر است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عقل او بوده بیشتر است و حکما می آید که شیخ ابوعلی
 بن سینا تعبیر از آنحضرت باین عبارت فرموده آنکه در میان اصحاب رسول چون عقول در سوس
 چون چشم عدیدان ایشان بود چون عقل آنحضرت اکمل بود ثواب اعمال او و افراد اکثریتش بیشتر
 باشد و با وجود اوصاف آنحضرت بکثرت صفات و ملکات و وفور عبادات و طاعات ثواب بعضی از
 مال و افعال آنحضرت اکثر و نفع آن در اسلام و اهل آن او فرموده و فضل معنی اکثر ثواب با عدل
 نذیر تنصیب علمای مخالفین بر نیت پیوسته که فضیلت با معنی اکثریت ثواب بیشتر است و اخبار صحابه
 علیه السلام سبب معرفت آن نیست و بالا اتفاق انحضرت در سوس و اعمال او و افراد اکثریتش
 در فضیلتش معنی اکثریت ثواب در دنیا و آخرت بخلاف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چه حاکم در

البیان در تقدیر تنزل و تسلیم میگوید امثال این روایات که از طرق اهل سنت مرویست محمول بر توابع است
 و نظائر آن بسیار است از آنجا بخاری و دیگر محدثین اهل سنت روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 فرمود لا تفضلونی علی یونس بن یسوی و این حدیث و امثال آن نزد جمیع علمای اهل اسلام محمول بر توابع
 است چه آنحضرت صلی الله علیه و آله با جماع است از یونس بن یسوی فضل اند نیز بخاری و دیگر صحیح خود روایت
 کرده عن ابی سعید الخدری قال جاز جاب من الیه یوم الی البقی صلی الله علیه وسلم لطم وجهه فقال یا محبان
 رجلا من اصحابک من الانصار لطم فی وجهی فقال فدعوه فقال لم لطمت وجهه قال یا رسول الله است
 مرت بالیه و فسمعت لقیل و الذی اصطفی سوی علی البشر قال قلت و علی محمد صلی الله علیه وسلم قال نعم
 ال فاخذنی غضبه من لطمته قال لا تخیرونی بین الانبیاء فان الناس یعقون یوم القیامة فا کون اول من
 یتقی فانه انما یوسی اخذ لقا منه من قوائم العرش لا ادری افاق قبلی ام خیر لی لیس فی الطور و السلام
 نه لا تخیرونی بین الانبیاء قاله تواضعا الخ شیخ ابن حجر و فتح الباری فرموده و قد روای من ابی بکر الصدیق
 ینزلک نذکر ان مشام ان رجلا دخل علی ابی بکر الصدیق و عنده بنت سعد بن الربیع و هی صغیرة فقال
 لیه قال تهذبت رجل خیر منی سعد بن الربیع کان من نقباء القبیله شدید یرا و استشهد یوم حدینیر محمل است
 نه اذ افضلیت در روایت مالک الفضلیه بالنسبه عثمان و عاصم و نظائر ایشان که مدعی خلافت بوده اند
 و باوقام الاحمال لطل لا استدلال دیگر آنکه لزوم حدیث مفسرین در حدیث منع است بر تقدیر تسلیم و تنزل
 ان گفت که تهدید تجدید از آنجست است که تفضیل مقتضی دخول احد المتفاضلین است در امر مشترکی و در حدیث
 بری در ان امر و این امر در آن فیه تفضیلی است چه حق باطل با هم تباین لزومی و از حد چنانچه در
 خود و مبین گشته و قائل شدن تفضیل محقق بر مطلق مشعر از تحقق اتحاد لزومی و در حق باطل است
 ملاک تحقیق است دیگر آنکه عمل نمودن شیعه این روایات را بر تفسیر ممنوع است چه شیعه در اصل
 ایات و آنها را موضوع مفسری میدانند و طلبان این روایات در اصل معنی از حدیث تفسیر
 است و بر تقدیر تنزل اگر کسی الزام تفسیر و اعمال آن بقتضای مصلحت وقت درین ایات
 بری ندارد و در این جهت اهل التوفیق لازم نمی آید زیرا که مثل آن از حضرت رسالت نبی
 الصلوة و السلام بر قوم آمده جمعی در جمیع این روایات که در حدیث و تفاسیر

این مسأله لازم می آید که حضرت علی مرتضی که بیشتر خدا و مرکز و اثره حق بود و با همه عبادت و بندگی
 ذلیل و مقهور و مغلوب باشد و از اظهار حق درنده باطل عاجز و خائف است و اندک آنکه در حق او
 لازم صفت او علی مع القرآن و القرآن مع علی منقبت او دیگر عجز و خوف است همان که در حدیث
 بیشتر رسیده و بتواتر آمده است که وی علیه السلام در اظهار حق و اقامت حق و ترویج حق و ترویج
 و ممالک نداشت از امام شافعی برسدینه که علت لغت خلافت و عدم تخریب آن است
 مرتضی چه پیشتر گفت آنکه وی در اظهار حق بروی هیچکس نماند و دیدار هیچ کس را نداشت
 و در سخت نمیکرد حضرت شافعی گفت زیرا که وی زاید بود زاید را بدینیا و زایل آن را بهشتیانی
 بود و عالم را در احنت نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کسی نبود شرفیه بود شرفیه را بدینیا
 جواب ابجواب نقل است که چون بسبح مبارک حضرت امیر المومنین رسید که مردم سینه زدند که خرافت استخمن
 حق نبود چرا با آنها محاربه و مقاتله نمود و چنانچه باطل و زبرد عالمش و معاویه جبال زستان نمود و فرمود مرا
 با هفت کس از انبیای عظام تاسی و اقتدا است اول آنحضرت توح که از انبیای اولوالعزم بود و کس
 تعالی بطریق حکایت از وی میفرماید رب انی مغلوب فانتصر لیس اگر گویند بیخ مغلوب نمیشود و گویند کلام
 از او مغلوب است آنحضرت بکنند پس عذرت برتر باشد و هم اهل ایم خطیب الرحمن غایتان میفرماید و غیره که در بیان
 من بعد من الله اگر انکار او عزرا لکن تکذیب قرآن لازم آید و در صورت اقرار و صی مغرور است
 دیگر لوط علیه نبینا و علیه السلام است قال الله تعالی لو ان لی بکم قوة او اوحی الی ربکم فمذک لکن
 که آنحضرت قوه مقاومت با قوم خود داشت تکذیب کلام الهی میشود و اگر گویند قوت نداشت
 همین معذرت خواه و صی است و دیگر لوط علیه السلام قال الله تعالی رب انی استعینک بما یعد عونی الیه
 اگر گویند آنحضرت را دعوت بکردی و واقع نشده خلاف قرآن است در صورت اقرار عذر آنحضرت
 واضح است و دیگر موسی بن عمران قال الله تعالی ان لبقول قوت منکم لمانضکر فومسک ربی حکما و علی
 من المسلمین اگر گویند فرار بغیر خوف واقع شده این معنی تکذیب کلام الهی است و اگر با خوف واقع
 شده اگر عذر خواه و صی هم بشود و چه استبعاد و ارور و دیگر لیس و ن علیه السلام قال الله تعالی
 ان امران لقوم استضعفوا و کادوا بالقتال فانه انما یقتلهم الله لانه کادوا بالقتال فانه انما یقتلهم الله

و بعد از آن در نهایتاً شکر اشکال میسر و پس بعد در این قسم روایات را در زمان خلافت منافی
 در همین ساقطه منجمل باشد و همین است که لایزال بود و تکیه بر حضرت امام محمد باقر و خروج نمود از نظر ظاهر است چه آنجا
 در اظهار موالات شیخین تقییه از اموات اصلا منظور نبود بلکه تقییه از اعیان خواص معاصرین خود هر که
 خاطر لوده چه محبت و موالات شیخین مع رافان آنها رسوخ تمام داشت و اظهار خلاف معتقدات همه
 بفساد کلی بود بخلاف کوشش هشام که فسق و فجور را و دیگر امرای مروانیه و اموییه شائع ذائع بود و
 از مردم آن عصر انکار این امر نداشت و باظهار کوشش آنها در مدینه مطیبه و رودخانه مبارکه احتمال
 نبود بخلاف شیخین چنانچه بر صاحبان عقل و دانش صحنی نسبت دیگر آنکه علت و سبب محاربه نکردن
 با شیخین و محاربه کردن با معاویه و قران مجبور در رضا بجاوست و سیرت شیخین و عدم رضا بجاوست معاویه غیره
 تا تقریب تمام شود چه عدم رضای آنحضرت در حق همین فرق متساوی الاقدام بود لیکن چون
 شیخین آنحضرت را معاندی و مددگاری بهم نرسید بحسب ضرورت از محاربه تقاعد فرمود و در اینجا
 بعضی معاویه و امثال او احوال و انصاف فراموش کردند و با بدت بمحاربه آنها نمودند و از اینجا است که آنحضرت
 فرمود که اگر خوف فتنه نبوی و لغزتها با سیف کذافی الاستیجاب دیگر آنکه شیو بودن عبد الرزاق
 در حیرت است در کتب رجال امامیه اثری از او نیست و بر تقدیر تسلیم تاسی نمودن سایر شیو با و
 در امری که سبب جمود فرسودگی و بلاوت ذهن قائل بآن شده باشد لازم و متختم نیست نیز اگر شجاعت
 و زهد و علم و شرافت آنحضرت علیه السلام علت تامه غلبه بر کل و موجب ابطال هر باطل باشد چنانچه
 فاضل یاصح صاحب صواعق محرقة بلکه جمیع فضلاء اهل سنت بلکه جمهور معنی لغین آنرا اقوام محمود دانند
 در امثال این مقام زعم نموده اند بر آنحضرت علیه السلام سیادت بر حیرت و قتال جمعی که عثمان
 بن عفان را در دار محاصره نموده بودند و حبس بودند با آنکه عذر وجود تابع و فرام نیامدن اعلان مناصت
 نیز در این مقام مفقود بود و چه بنین علیها السلام و بنی ماستم و تابع و موالیان و شیعیان و جمهور صحابه کرام
 رضوان الله تعالی علیهم در رفع آن بنظر آنحضرت علیه السلام شریک حال بودند حال آنکه آنحضرت
 علیه السلام در آن امدان نبوتی توفیق فرمود که مفضله با تمام شاکت آنحضرت در قتل خلیفه گردیده
 عمده مقداتی که صاحب صواعق مذکر کرده در این مقام جاری است و میباید را میسر کرد که در این

وکافران و کاذبان را لعن فرموده و شکار با شکران بلکه بچوبان فرموده قوله کما اولئک لیعذبهم الله
 لیعذبهم اللعانون و اولئک علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس جمیعین الی غیر ذلک من الآیات که در این آیات
 اگر چه بصورت اخبار واقع شده لیکن مراد از ان انشا و اقرست نه اخبار غیبه در قول او سبحانه لم یظلم
 شیئاً لیصن با نفسهن ثلاثه قره و چه مراد از ان و از نظر آن امرست نه اخبار غیبه من تصریح بآن نکرده
 چه اگر مراد خبر باشد مطابق واقع نخواهد بود و عدم مطابقت بواقع در اخبار الهی تنوع و صفا است
 و شک نیست که هر گاه تکلف بقتضی امر الهی عمل نماید و عمل او متعارف و مخالف با مقتضای حق است
 حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله نیز از کتاب لعن ستم لعن ستم نموده و در کتاب حدیث ابراهیم است بلکه
 صحاح سته بطریق متعدده در روایات معتدله استیجاب قاصح از سیاق این مقام است از جمله در حدیث
 الکفای نمود و شد از ان جمله مسلم و صحیح خود از انس بن مالک روایت کرده تا ان شیء من انما یجوز لک
 الی و سلم علی الذین قتلوا اصحاب بیر معونه ثانیین صاحب جایی علی بن زینل و صحیحین و صحیحین و صحیحین و صحیحین
 نیز مسلم با سند خود از حنفی بن اسحاق بخاری روایت کرده و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و در علا و نکوان و صحیحین و صحیحین و صحیحین و صحیحین و صحیحین و صحیحین و صحیحین و صحیحین و صحیحین
 کرده قال قنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شهر متسا لسانی الظاهر العصور المذنبات و الشا و الی
 کل صلوة و اذا قال سمع الله من حمده صلوة الکره الاخرة یدعی علی من یسب علیه من ربه و ذکر ان
 و یؤمن من جماعة و کان ارسل الیه یوم یوم الی اسلام فقتله ثم قال کذبوا معنی ان یعنوا من غیر ما
 گفته اند حدیث صحیح علی شرط البخاری نیز در مشکوٰۃ انه ابو هریره روایت کرده ان رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم کان اذا اراد ان یدعی علی احد الیه عرلا حقت بعد الکره نیز در مشکوٰۃ از معنی روایت
 کرده عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعنتم کل من سب الی الی الی
 کتاب الله و الکذب بقدر الله و لیسلم بحدوث الله لیعتر من ان الله یدل من اذی الله و کل من سب
 من عترتی ما حرم الله و التارک لسننی حاکم و مستدرک و تفسیر سوره و اللیل ان ایشی نیز از حدیث
 را بانکه تفاوت و اختلاف عبارات از عالمه روایت کرده نیز بسندش از سفیان از عبد الله
 بن عبد الرحمن بن عبد الله بن وهب روایت کرده قال سمعت علی بن حسین یحدث عن ابيه عن عبد

و قورع نیافته مخالفت باقرآن کبید لازم آید و اگر قائل باشد تصدق میشوند در حق وصی نیز
عذر را قبول فرمایند و دیگر حضرت خاتم المرسلین است که از کفار قریش بر فریب بوده و لغایت شهادت اگر
بغیر خوف هر ب و واقع شده خلاف واقع است و اگر با خوف بوقوع آمده وصی معذور تر باشد
الفاضل الناسب سوم فرموده شدیم سبیه که آنها نیز از کفر و کفر جمع صحابه را ظالم و غاصب بلکه کافر
متفق میدانستند و این گروه از او سطر تلامذۀ آن خبیث گشتند و مشاجرات هم المومنین و ظالم
و بر سر مؤذنبان ایشان و محرک و خدغه ایشان است و چون انهم مشاجرات بنا بر خوف خلیفه ثالث بودند
اینها در حق خلیفه ثالث نیز زبان طعن گشادند و چون خلافت خلیفه ثالث بنی بر خلافت شیخین بود
و بانی مباحی آن عبدالرحمن بن عوف و امثال آن بودند هر چه را هدف سهام طعن خود ساختند و هر گاه
مقالات شیعیان این گروه بسبع مبارک مرقتوی بوساطت مخلصین رسید خطبها میفرمودند و کلمات
می نمود و بر ادوات خود ازین مردم ظاهر میکرد و انتی کلامه اقول در بیست و یکمین مجلد و در دست اول
آنکه اگر مراد از سبب تشبیه سبب تشبیه سبب تشبیه و سبب تشبیه و سبب تشبیه و سبب تشبیه و سبب تشبیه
در چیز منع است چه سبب تشبیه و سبب تشبیه و سبب تشبیه و سبب تشبیه و سبب تشبیه و سبب تشبیه
من غیر هم است و این امر با ما می غیر هم است و این امر با ما می غیر هم است و این امر با ما می غیر هم است
و سبب تشبیه بر اطلاق سبب تشبیه و سبب تشبیه و سبب تشبیه و سبب تشبیه و سبب تشبیه و سبب تشبیه
ساخته اند و این کید از جمله کید و سبب تشبیه و سبب تشبیه و سبب تشبیه و سبب تشبیه و سبب تشبیه
رشت با نیار سیده است اما چون دل عقدا شیعه در واقع از لوث این اباطیل منزله است تیرت منقریان
بیبوشناقی ماند نمیشود و اگر مراد از سبب تشبیه و سبب تشبیه و سبب تشبیه و سبب تشبیه و سبب تشبیه
بغیر اشخاص را که در حق اهل بیت نبوی علیه السلام ظلم و ستم نموده و حقوق آن بزرگان را
سبب نموده اند و بتواتر معنی ثبوت پیوسته است خدا تعالی از رحمت خود دور گرداند و سبب تشبیه
من محذوری ندارد چه دعا و تضرع و اجتهال و توجیه کردن بدرگاه قادر و اهل کمال و در رفع ظلم
بیر حوائج مستر و غیره لغو ای الدعای من العبادۀ بهترین عبادات و لب لباب است پس سبب
بنی لبعادات باشد و موجب لوم و شناخت او تعالی و تقدیر من قرآن مجید ملامان

است اگر چه بر سبیل اجمال باشد چنانچه فاضل ششتری در بعضی کتب خود تفسیر بر آن فرموده و درین مقام
 کلام بسیار است نظر بر تطفلیت مقام برین قدر که گفتارفت انشاء الله استعان در موضوع مناسب است
 کتاب بمعرض بیان آید بعون الله و حسن توفیق دیگر آنکه اگر مراد از تبری در تسمیه شیعه بر اینست چنانچه نزد عوام
 متعارف است که سب را تبرا میگویند و هم از نیکه سب بمعنی شتم و قذف باشد یا بمعنی لغزین و دعای
 بد و لعن پس کلام در آن در ضمن تسمیه شیعه باینکه فاصله گذشت و اگر مراد از آن سب زاری
 جستن است چنانچه مفهوم لغوی آنست مسلم است و تسمیه شیعه تبرا نیز باین معنی نیز مخدوری ندارد
 زیرا که چنانچه بنامی مداوات امراض جسمانیه بر تنقیح و تقویت است و اول مقدم است بر ثانی یعنی
 معالجه علل نفسانیه نیز منحصر است در رد و امر تخلیه و تجلید اول امر سب است و دیگری ایجابی و در عرف
 متحققین تعبیر از آن هر دو بتولی و تبری میکنند و سالک را اولاد و سیرا الله تخلیه که تذکره تبری
 عبارت از آنست ضرورت است پس شیعه را که سالک الی الله است و در بدو سلوک تبری از شوا
 و موافق این سیر که دنیا و دنیا با بکن و ملوک زمان و سلاطین جور و ظلمیان از انجم اند و حسب است
 تا از مقامی بمقامی عالی ترقی نموده بمقام رفیع و فانی الله رسیده بقای الهی باقی گردد و
 که نور و عظیم عبارت از آنست درین مقام نظر بر طیفه بودن آن برین قدر که گفتارنده انشاء الله
 در باب تولی و تبری و دیگر مواضع این باب تفصیل و بسط مبین شود و دیگر آنکه اسناد تجویز سب
 جمیع صحابه شیعه و ظالم و فاسق بلکه کافر و منافق است شیعه جمیع صحابه را چنانچه تخصیص بان
 فرموده در حقیقت است نظر در خصوص علما کثرتنا عشره مبطل است چه علمای امامیه اکثر علما
 را جلیل القدر و ممدوح بلکه برخی را از کمال اولیای کرام می شمارند مستحق رحمت و رضوان
 الهی میداند حضرت سید الشاجدین علیه السلام در صحیفه کامله که فرموده است از اول محمد گویند
 ستایش آنها نموده و میفرماید اللهم صحاب محمد خاتمه الذین حسنوا لپیغمبر و الذین ابوالبلا که حسن
 نحو الی اخر الدعاء تمسیر الحدیث ششم صدوق محمد بن بابویه قتی و در کتاب خصال باسناده خود
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده قال کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم اهل الجنة و اولادهم اهل الجنة و اولاد اولادهم اهل الجنة و اولاد اولاد اولادهم اهل الجنة

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعنتم من كفر بالله ما لم ينزل به سلطانا
ليذل من غربتهم لذل الله وانما ركبت ستمى واستعمل من غرتى ما حرم الله واستعمل بحرم الله شيخ جلال الدين
سير طبري جامع صغير في هذا الحديث را بافرك لغارت از ترمذي از عايشة و از حاكم از علي روايت کرده
و في فضل القدير ميگويد واستعمل من غرتى قرابتى ما حرم الله يعني من فعل ما قاربى ما لا يجوز فعله من اينها هم او
ترك تعظيمهم فان اعتقدوا كافر والافذنب مختصا باللعن لئلا كرهوا الحرم والعثرة وعظم قدرها فان
الى الله والى رسوله انتهى وصحابة عظام نيز لعن مستحق لعن مباورث ميفرمودند و مسلم و صحيح خود بسند
انما ابو سلمة بن عبدالرحمن روايت کرده انه سمع ابا هريرة يقول واللعن لا قرين لك صلوة رسول الله
فكان ابو هريرة يقنت في الظهر والعشاء الاخرة ويدعو للمؤمنين ويلعن الكفار نيز لعن از افراد جهاد و مسلمانان
سخت شيخ جلال الدين سير طبري در جامع صغير از مسند احمد و از حاكم و ابن حبان از انس روايت کرده جلال
المشركين باموالكم و انفسكم و انفسكم و امر براسي و حروب است چنانچه در اصول فقه مبيّن شده و جهاد از
الواع عبادت است و موجب لوم و شناعة و تفسير پوري در اشناي تفسير قول او تعالى لعنة
على الكافرين فرموده لسير انو تعالى ذكره قولوا للناس حسنا قلنا العام قد يخص و ايضا لعن من
يستحق لعن حسن و ايضا اولئك بالنسب من شبههم الناس يعني اگر گفته شود كه خدا يتعالى فرموده است
بيا و آريد مردم را بپيكي يعني اگر گمان بشود كه اين قول منافي لعن مستحق لعن است چنانچه در
نيز لعن مستحق لعن حسن است پس داخل قول الهي باشد خارج از ان و منافي ان نيز امر باين قول در حق
ناس واقع شده و مستحقين لعن نبيناس مشا به تر اند از ناس با جهاد عابد و لقرين و لعن مستحق لعن
از افراد ذكر الهي و داخل در انست و منافي در انست ان بقول او تعالى لذكر الله اكبر خيرا من اجل
اصب در باب فقهيات و ديگر مواضع اين كتاب ذكر نموده است ناشي است از جهل او از مفهوم فكر
حقيقت آن نيز از آنچه بعضي بيان آمد بوضوح ميست كه لعن مستحق لعن با خود از تعليم الهي و تلقين
حضرت رسالت پناهي و ارشاد صحابه كرام و عبود عظام است پس سببه برين تقدير تلاذمة خداي عز و جل
يشاگردان حضرت سرور انس و جان باشند از تلاذمة ملعون عبداللدين سببا چنانچه فاضل صاحب
مان کرده است نيز بايد انست كه لعن مستحق لعن نيز و صاحبين داخل حقيقت ايمان است بجز از جلال

تقدیر حق بر امر حق و لا محذور حق و لا معتزلی و لا صاحب سبای کالوا یسکون اللیل والنهار و یقولون قسمة
 ارواحنا تبیل الیه ناکل خبر تخمیر اخوند ملا محمد باقر مجلسی در حیات القلوب فرموده که این باب در سب
 حصه پنج حضرت صدوق علیه السلام رسیده است که است که اصحاب رسول خدا در ازوه هزار نفر بوده اند
 و هشتاد هزار نفر از زید بن و دو هزار نفر از مکه و هزار نفر با کرده و آزاد کرده ها و یکی از ایشان
 نبویه که نجیب فاضل پشنا در مرعی نبوی ذکر کرده که گویند ایمان همه بیک قسم است و حروری نبوی ذکر کرده که امیرالمؤمنین
 علیه السلام با آنکه گویند معتزلی نبوی بودند که گویند خدا را در عمل نبوده هیچ دخل نیست و در حقیقت
 خدا بر امری شریک نیست و در شریک و زگره میگردند و میگویند خداوند اقتضای کبریا و جمالی است
 پس این را تا یاد رسیده بخیر انبیا شهادت حضرت امام حسین بشویم انتم حق این نزدیک است است
 و بیست و ششم در عوض خبر تخمیر بحسین واقع است فاضل ششمی در رجال المومنین جدید
 از مشاهیر و در سبای صحابه را که نزد امامیه از جمله اصحاب مدینه و حین اند ذکر کرده بطریق اجمال
 صحابه را که همیشه و از آنجا ابو طالب حمزه بن عبد المطلب و جعفر بن ابی طالب و عباس بن
 عبد المطلب و عقیل بن عباس قثم بن عباس فضل بن عباس تمام بن عباس عبدالمطلب
 بن جعفر بن ابی طالب محمد بن جعفر طیار عرو بن جعفر طیار عقیل بن ابیطالب عباس بن عثمان بن ابی طالب
 عباس بن ابی سعید بن حارث بن عبد المطلب نوفل بن حارث بن عبد المطلب منیره بن نوفل بن حارث
 عبد المطلب بن ربیع بن حارث عبد المطلب بن ابی سفیان بن حارث عبد المطلب بن زبیر بن عبد المطلب جعفر
 بن ابی سفیان بن حارث ناشی مسلم بن عقیل ابی سفیان بن حارث بن عبد المطلب سعید بن حارث
 بن عبد المطلب عبد المطلب بن ربیع بن حارث عمر بن سلمه بن عبد المطلب مقداد بن الاسود سلمه
 فارسی عمار بن عسری ابو ذر جنید بن جنادة و عمار بن برید بن حصین الاسلمی خالد بن سعید بن العاص
 بن امیه بن عبد شمس عثمان بن حنیف انصاری ابوالمثیر مالک بن قیس انصاری و سہیل بن
 حنیف انصاری حکیم بن جبلة عبیدی خذیفه لیث انصاری خزیمه بن ثابت انصاری ابو ایوب
 بن سعید انصاری ابی بن کعب انصاری سعد بن عباد انصاری قیس بن سعد بن عباد انصاری
 جبرئیل بن عبد المطلب جلی حمر بن عدی کنندی عدی بن حاتم طائی اسامة بن زید بن شریح بن ابی اسلم

در گفتن عن و نیتا قال ابو عبد الله علیه السلام اعقابکم تکفرون یحییون علی العقب نیز بخاری روایت کرده عن
 ابی سلمه انما فرطکم علی احوض فی یومین من بعد موتکم و من فاقول یا رب اصحابی نیتا انک لاتدری
 ما حدیثوا بعدک نیز بخاری روایت کرده عن النبی صلی الله علیه و سلم قال انی فرطکم علی احوض من غیر علی شرب
 و من شرب لم یطعم ابدا لیردن علی اقوام اعرفهم و لیرفون فی شرم یحالی یعنی و غیره قال ابو حازم فی معنی الثمان بن ابا
 عباس فقال کذا سمعت من سهل قتلت لغرم فقال اشهد علی ابی سعید الخدری فی سمعته و هو یزید فیها فاقول
 انهم متی نیتا انک لاتدری ما حدیثوا بعدک فاقول صحفا صحفا من غیره بعدی و قال ابن عباس صحفا
 بعد انی قال صحیف صحیفه و اسحق العبد امام مالک و در موطا روایت کرده و قال ابن عمر البنی صلعم لشهدا را احد
 فقال هو لا ادا شهید علیه فقال ابو بکر السنا بنو انهم یارسول الله صلعم سلنا کما سلوا و جاہدنا کما جاہدوا فقال
 ابی صلی الله علیه و سلم بل و لکن لا اورسی ما حدیثون بعدی نیتا ابو بکر ثم کلمه قال و انما الکاتبون
 بعدک شیخ جلال الدین سیوطی در جامع صغیر از مسند احمد بن حنبل و بخاری و مسلم از انس و حدیثی روایت
 کرده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لیردن علی ناس من اصحابی احوض حتی اذا
 را یوم و عرفتم اختلجوا و منی فاقول یا رب اصحابی نیتا انک لاتدری ما حدیثوا بعدک یا جمل
 بختنک انی حدیث شریف و امثال آن که حدیثی از معنوی رسیده و از دلائل و علامت نبوت اخبار علیها
 بعثت بعد از ارتحال حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از جمعی از صحابه ارتداد واقع شد
 در مطلق وقوع ارتداد جمعی از صحابه بعد از انتقال آنحضرت علیه و آله الصلوٰه و السلام بعالم عقبی و مقدوح
 بودن بعضی از صحابه جماعت است منعقد شده اختلافی که هست درین است که آن اشخاص که آمدند بسبب
 آن چسبیت معتقد امامیه است که سبب ارتداد نفاق و عصب خلایق و سایر حقوق نسبت علیهم السلام
 است و اهل رده منافقین و خاصبین و موالیان آنها اند و نزو اهل سنت اختلاف است مشهور است
 که سبب ارتداد منعزلات است و اهل رده مانعین که کاتند و همچنین که اهل سنت جمیع صحابه را اهل رده
 سمع و بلکہ عادل میدانند امامیه نیز جمعی کثیر و جمعی خفیه را از صحابه بلکه جمیع صحابه را بغیر اهل رده سمع
 میدانند لیکن بعد از جمیع صحابه قائل نیستند بلکه کس از صحابه که نزد قرن اول مباشرت باطنی است
 او تحقیق بر سبب عادل است و الا غیر عادل پس لطایف اسناد و کفیر جمیع صحابه و تجوز سنجم صحابه

حال تکفیر بعضیا: بل رده بوده باشد استیادی ندارد و وقوع ارتداد از بعضی اصحاب بموجب احادیث
 متعارفه بطریق مسته و با اسانید متکثره بگذرد صحیح است و غیر آن مرویست ثابت است مسلم در صحیح خود از
 ابن عباس روایت کرده قال قام فینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خطیبا بموعظۃ فقال یا ایها النبا
 انکم مستنونون الی اللہ حقا و عراة کما بدأنا اول خلق لعیبره و عدا علینا انا کنا قاطعین الاوان اول الخلق
 کیسی یوم القیمۃ ابراهیم الا و ابراهیم رجال من امتی فیؤخذ بهم فمات الشمال فیقول یا رب اصحابی فیقال انک
 لا تدری ما احدثوا فانک انما و ال عبد الصالح کنت شهیدا ما دست فیم فلما توفیتی کنت انت الرقیب
 علیهم اقواله وان تعذر لعم فانک انت ما تعزیزا حکیم فیقال لے انهم من نیر الو امر تدین علیا عقابهم من ذرمت
 مدنی حدیث و کسب و معاذ فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک نیز مسلم از عائشه روایت کرده
 لقول سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول و یومین طهرانی اصحابی انی علی السحوف انتظرن یرید علی منکم فوالله
 لتقطعن مدنی رجال فلا قولن امی ایسبنی و من امتی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک یا ز الو ارجون
 علیا عقابهم نیز مسلم روایت کرده قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و علی امتی السحوف و انما اورد
 اناس منه کما یزود الرجال اهل الرجل عن بله قالوا یا بنی اللہ العرفنا قال نعم کرم سجا و لیست الا حدیر کم
 تیر ان علیا غر الجحلیین من آثار الرضو و لیصدرون عنی طائفه منکم فلا یصلون فاقول یا رب یومئذ لا ادر
 من اصحابی فیجیبنی ملک فیقول و هل تدری ما احدثوا بعدک بنجاری و صحیح خود روایت کرده ان رسول
 صلی اللہ علیہ و آله وسلم قال یرید علی یوم القیمۃ رهط من اصحابی فیجیبون علی السحوف فیقول یا رب
 اصحابی فیقول انک لا علم لک بما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی او بارهم القهقری نیز بنجاری روایت
 کرده عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال بینا انا قائم اذ امرت حتی عرفتم خرج من منی و منیمن فقال لهم
 فقلت ان قال لی النار و اللہ قلت ما شانکم قال انتم ارتدوا بعدک علی او بارهم القهقری ثم اذ اورد
 حتی اذ عرفتم خرج رجل من منی و منیمن فقال لهم قلت ان قال لی النار و اللہ قلت ما شانکم قال انتم
 ارتدوا بعدک علی او بارهم القهقری فلا اراة کلک من منی الا شمال عمل النعم نیز بنجاری روایت
 کرده قال النبی انی علی السحوف حتی انظر من یرید علی منکم و یؤخذ بان و فی فاقول یا رب من امتی فیقال هل شرت
 یا علو العبد و اللہ یا رب جوا یرجون علی عقابهم فکان ابن ابی ملیک لقول النعم انما لکن شریک علیا عقابنا

لکتاب الیوم یومنا بحمد الله تعالی و فی حق ما جسدنا الی بیوت منجدة و فرغ من محمدا و سواد منصفه و نقی الامنا عننا فان کین الحق لنا
 مع حقنا فان اول کین الحق لغیرنا فالک اول من سن هذا و ایزد استاثر باحق علی الی انتمی یعنی هرگاه حضرت زین العابدین
 حسین ابن علی بدرجه شهادت فائز گردید عبدالعزیز بن عمر بن زید بن معویة نوشت اما بعد تحقیق عظیم شد که در وقت
 مصیبت و بزرگ شد مصیبت و حادثه شد در اسلام حادثه عظیم و مصیبت روزی مانند روز حسین است
 پدید در جوارش نوشت اما بعد ای احمد با برستی که آمدیم بسوی خانهای افراشته و فرشتهای گزیده و آراسته و در سینه
 بالای هم انداخته پس مقاتله از آن کردیم پس اگر حق با بود بر حق خود مقاتله کردیم و اگر حق از غیر ماست پس بر حق
 اول آنکس است که این سنت نهاد و حق ابلق را گرفت و اختیار کرد حق را بر الهی است که گفته اند حق را بر حق است

کرد شخصی سوال از دانا گفت کانه سقیفه اش گشتند سبب قتل ارجه بود زید هر مرض را که میشود لاحق سبب سابق است اصل مرض	که بگوشته شد حسین کجا بر دنیا می جویده اش گشتند این ستم بردی از سقیفه رسید باشد اسباب در اصل سابق چاره اش از طبابت است خوش
---	--

نیز شاعر گفته است

ما سیاذک البغی اول سلها
 اصیب علی لالبسفین ملحم

یعنی همیشه نامی آن بغی اول کشیدن آن زخم حضرت علی رسید به بشیر این ملحم اگر موجب توجیه کلام چنین کند
 که مشاجرات اسم المومنین و طلحه و زبیر با حضرت امیر المومنین باعث ظهور صفایین استبطنه و موجب بفرز نفاقها
 گشته گردیده و از آنجا که این مشاجرات فرع منازعات سابقه اند پس شیخ از عناد و نفاق فرع شقاق و نفاق
 اصل پی برده هر چه بدف ملام ساختند یا زخم کلام محل نظر همانند زبیر که در مشاجرات اسم المومنین و طلحه و زبیر
 ظهور صفایین و نفاق و شقاق بجدانصی که محل تاویل و توجیه نبوده باشد زبیر سید پس از انشا اصدور
 طعن شیخ ساختن بوجه است بلکه اقصی مراتب ظهور صفایین بدانکه محتمل تاویل نباشد در واقعه بانکه در ملائفا
 افتاده عناد و نفاق مخالفین کاشمیر العبد النمار بر روی اهل روزگار رایج گردیده و چون نفاق
 زبیر فرع خلافت معویة و آن فرع خلافت عثمان و آن فرع خلافت شیخین بود و سبب نفاق

با مایی که فاضل صاحب دعای آن نموده بوضوح انجام میدو آنچه کشتی روایت کرده است که در آن کتاب الناس الاثمه گفته
 مسلمان و ابو ذر و المقداد و سعید بن جبیر و انصار با آنکه از اخبار احوال و اخبار از امری است که در اول و دوم واقع شده بود و چون
 شبیه از سده غفلت و تنبّه اکثری از صحابه توبه و انابت نموده رجوع با اهل بیت نبوی علیهم السلام نمودند
 در کتب رجال امامیه مسامی برخی از آنها مسطر است و طبعی بود آن مقام آبی از تطویل کلام است مثالی قول
 نیست زیرا که مراد از ارتداد و درین روایت و امثال آن تردید و تحقیق نیست بلکه آن است از ارتداد از دین ارتداد
 از استقامت و عمل صالح و از روی کتب رجال و اخبار و سیره آنها ثبوت سیده که از بعضی صحابه ارتداد از دین و بسیاری
 ارتداد از نصرت و اعانت و احسان اهل بیت بوقوع آمده مقدره است که در بنامیدن خاطر خاطر حضرت سیده زینب
 علیها السلام شاهد عمل این عوی است که بعضی لغصب آن اقدام نمودند و جمود آنها و توفیق نصرت و اعانت
 و رفع آن مظلمه نیافته خذلان آن حضرت نمودند و غصب خلافت نیز از جمله شواهد است و از ضروریات دین
 بدین است که نصرت و اعانت اهل بیت نبوی علیهم السلام و تبر و احسان در حق آن بزرگان نمودن از اصل
 اعمال صالحه است علمای اهل سنت نیز مثل ابن توجیه نموده اند منادی در شرح جامع صغیر میگردد قیل هم
 اهل الردّه و بدلیل و این صحیح است و قیل اهل الکبائر و البدع و الظلمه است فون فی الجور و طمس الحق و قیل المنکر
 و قال القاضی عیاض المرتدون عن الاستقامه و العمل الصالح و المرتدون عن الدین انتهى پس اگر چه نوشته
 که مشاجرات ام المومنین و طلحه و زبیر یا امیر المومنین علیه السلام صل و منشا و علت طعن و لعن ابامیه در
 حق خلیفه ثالث و ششمین گردیده در حیث منع است و خلاف واقع بلکه مقدره بر عکس است چنانچه کتب سیر
 و آثار و احادیث و اخبار بران دلالت دارد چه علت العلل و اصل الاصول نیزه اختلافی شده
 النطاق بمنزله الرواق غصب حقوق اهل بیت نبوی علیهم السلام و غصب خلافت که از جناب ششمین
 بوقوع آمده و دیگر معارضات و مشاجرات که در امت مرحومه صحیح بود واقع شده معلول آن علت و فرع
 آن اصل است شهرستانی در بل و نقل گفته و اعظم خلاف بین الامه خلاف لانه اذنا سل سیف فی
 الاسلام علی قاعده و بنیه مثل اصل علی الامت فی کل زمان بلا بدی که از عالم محدثین اهل سنت است
 روایت کرده لما قتل فیج القدر حسین بن علی علیهما السلام کتب عبد القدر بن عمر بن ابی بکر بن
 سعید ابان بعد غزوات الرزیه و حنین و عصبه و عدت فی الاسلام عدت عظیمه و الا یوم کرم حسین

از نظر مای نسلق نشت نهان
 رفت از یاد آن گروه فضول
 پس حسین علی با فرسدا
 ترک بیعت نمود چون بیزید
 دعوی حق او و عمرت او
 هست بهر ثبوت این دعوا
 شد ز قتلش جفای اهل نفاق
 ظلم و عدوان اهل بطنه و ضلال

مانند از دین پیمبر با نیت پان
 شرف قدر را با نیت رسول
 حق و باطل از نیت خود جدا
 شرف خود را با نیت خداست بهر
 یافت از ثبات از عهدان او
 این شهادت بر او هرگز
 نزد مردم عیان علی الانبیا
 شرف عبادت بود و آن نیت

دیگر آنکه خطبه که بطریق استشهدا و بزکوش حضرت امیر المومنین علیه السلام به آن در میان ائمه ائمه
 ایراد نموده بر مدعیان او و دلالتی ندارد و در هر بنده فی نهج البلاغه فقه خطبه علیه السلام ای کم و التوکن
 فی دین التدرکان جماعه فیما کرمون من الحق خیر من فرقه فیما تجبولون من الباطل و ان الله سبحانه و عظیم
 احد لفرقه غیر من مضی و من لقی یا ایها الناس طوبی لمن لبس ثیاب علی بن حمزه و انما من طوبی لمن لبس
 بثیاب و اکل قوته و اشتغل بطاعة و کفی علی خطبته فکان فی نفسه من شغل و انما من عنده فی رخصه
 نقل من نهج البلاغه انتهى مانی الحاشیه قال الفاضل الناصب چهارم فرقه شیعه خلافت که ارشد
 تلامذه در خصوص الحواص یا در آن خمیث بودند قائل بالوہیت آنجناب شدند و چون مخلصین آنها را
 الزامات شنیدند و ادند که در جناب مرتضوی آثار منافیه الوہیت و مقتضیات بشریت موجود است
 بعضی از آنها از صریح الوہیت برگشته قائل بجلول وضع الوہیتی در بدن ناموسی مرتضوی گشتند
 و آنچه نصاری بعد از توحید مذہب خود در حق حضرت مسیح علی نبی و علیہ الصلوٰۃ و السلام شنیدند
 فیمن روحا قرار میدهند و تقریر میکنند ایشان در حق حضرت امیر جاری کردند و بعضی کلمات
 جناب مرتضوی را موافق عقیده فاسده خود بتاویلات و کلمات غامضه ساختند این است اصل طریقه
 حدیث مذہب شیعیان کلامه اقول بستین بر متبع خیر نفس نیست که خلافت و فرقه اندکی خلافت
 حقیقی که فی حقیقت قائل بالوہیت حضرت امیر المومنین علیه السلام اند و دیگر خلافت غیر حقیقی و آنما جمعی

فروع که مقتضای آثار اصدالی بودند شتاق و اتفاق اصدالی بر یکسان بکشف گشت همین جهت برخی از علما
 اهل سنت اهل بید جانز نمی گویارند تا با عشت شمش با علی فال علی نشود علامه تفتازانی و در شرح مفاد صغیر
 فان قیل من علماء المذاهب من لا يجوز اللعن بزید مع علمهم بانه مستحق ما یریدون بزید قلنا تخامیا من ان
 یرتقی الی الی الی فالاعلی کما یوشعار الروافض یروسی فانه اعینهم و یجری فی انذیم فرأسی المعتقدین بامر
 الدین السجام العوام بالکلیه طریقاً الی الاقتصار فی الاعتقاد بحیث لا ینزل الاقدام علی السواد و لا تفصل الاقدام
 بالاهل و الا من لا یخفی علیه جواز الاستحقاق و کیف لا یقع علیها الاتفاق و هذا هو الشر فی نقل عن السلف من
 المبالغة فی مجانبه اهل الضلال و سطر لیس لا یؤمن ان یجری الی الغوایة فی کمال مع علمهم بحقیقه احوال و حقیقت
 المال و قد کشف لنا ذلك حين اضطربت الاحوال و اشرأبت الاموال و حیث لا یتسع ولا مجال لکشف

الی اللہ عالم الغیب والشهادة الکریم المتعال انتقمی کلام و لغم ما قبل نظر

دل مست محبت حسین ابن علی است	جان عاشق طلعت حسین ابن علی است
حقیقت اهل بیت بر خلق جهان	ثابت ز شهادت حسین ابن علی است

در سایر موارد که روایت باین مضمون از یکی از ائمه معصومین علیه السلام و در دیقته چون مقتضای
 نیز شکر دهر و در گذر و ش سپهر قلمون هنگام تحریر این مقام که بی از کتب جاویدت امامیه جانز نمود
 لاجرم بر ذکر حاصل مضمون آن از مثنوی شمس الضحی کتفارت میفرماید نظر

از جهان چون رسول کرد سفر	فتنه زود و هر را بس کرد بگر
حق و باطل بهر گرا میخت	شام تا ر یک با سحر آ میخت
آفتاب از میان چو هست کنا	روز اهل زمانه شد شب تان
اهل باطل شدند میر هوا	اهل حق جلگی اسیر بلا
شد شقی بر سعید حاکم و میر	جای ر و باه شد کینک شیر
سنگ و گوهر یک با گروید	بوم هم پایت هم سا گروید
از برای صلاح ملت و دین	آل خاتم شدند خانه نشین
رحمت را که ایزد داده	از بی طیبیت داده قرار

و شکیست او امر و لوازمی آنهار را لازم و فرض مستتر در مورد طعن و لعن نموده اند و دوم آنکه جناب مرتضوی
 در بعد از آن جناب حسنین را و ذریات ایشان مثل زید شهید و دیگر مساوات حسنی را همیشه با حق صاحب
 شام که مردانیه بودند و لوازم صاحب عراق که عباسیه بودند مناسقات و مساوات و کینه در میان میماند
 و بعضی از لوازم صاحب در اقصای مراتب عدالت متکلم شده روی خود را سیاه میگرداند و در جناب این
 حضرات بی ادبیا میفرمودند و همچنین در حضرت عثمان را به نیکی یاد میکردند بگرمی آنکه خود را با صاحب در میان
 حضرت عثمان را تقریب این شرارت و وسیله این عدالت ساخته بودند و در مقابل آن صاحب غرض
 با اسلاف آنجا در افتادند و مساوی از طرفین و اندر سوم آنکه جناب مرتضوی بسیار است
 اظهار در حق لوازم شقیبا بلامعنی شرارت و بد ذاتی و خیانت و بد باطنی و بی عدالتی از نظر
 بخله ظاهری آنجا کرده کلمات لعن آمیز در ضمن اوصاف عامه مثل خصم ظلم لغرض اهدایت و تغییر
 سنت رسول و احداث بدعات و اختراع احکام مخالفه شریعت و امثال این صفات پیغمبر
 و اهل حقان حقیقت کار می فرمیدند و این گروه بی اندیشه عجلت همیشه آن همه کلمات را در حق صحابا
 کرام و ازواج مطهرات خیر الانام فرود آورده اند و آن اوصاف را مطابق عقیده بنیامی کرده اند
 منطبق بر آنجا یا نهند و عذر اینکه چرا تصریح نام آن گروه نمیکردند مصلحت وقت و آنکه بزرگان بودند
 و رفقه رفقه در فتنه متاخرین شان این کلمات لغزش میبردند حق لعن و طعن صحابا بجز در
 و ازواج مطهرات خیر الانام یا بجهل یا باین اسباب و مانند آنها شکی نیست از این جهت همیشه در کتب
 نشند زیرا که ممدات عقیده آنجا بی وسیله پدید و عدالت تفصیلی که در ذیل آنجا مذکور است
 پس بحسب ظهور ابطال معتقد ایشان و شناعة کلمات وحشت انگیز ایشان باین اوصاف است
 گوش نمیکرد و اگر احیاناً بر خرافات ایشان کینه و لقیه میباشند و در جهت عقل یا بصیرت یا
 و عفتان و معارف خود باز میگشتند و اما تفصیلی پس یا بحسب که از هر دو طرف رسانده و بی نظاره
 بودند سبب و تیرا تیرا ایشانرا از خود بی شمردند و در اعدا و شقیه علی نه آورند که در جهت بصیرت
 که بر عم ایشان منحصر و دست و تیرای اصحاب و ازواج هست نمیدهند و جماعه مخلصین آنهارا
 از عوارض جناب مرتضوی دانسته و مورد و عبد آنجناب انعام شده و تحقیق و تذلیل میکند و در لایحه

از رجال و زواریات اند که مشرب صوفیه و کشتند و سبب در ارتباط حضرت امیر المومنین و سزا
مستعدین علیهم السلام با جناب باری عزرا همه بیان میکردند بنا بر وقت مطلب عوام معنی کلام
و تفهیم و براداری الوهیت و حلول و اتحاد عمل کردند و باین عقیده فاسده آنها را متمم سانه
و باقیقت مساحت و صحت عقیدت آنها از لوث این گونه بیانیات منزله و تبار است قدس فرقه
از عبد الشریع است و تا در فرقه ثانیه ممنوع پس کلیت این قول نیز باطل و نامسموع با
چون اشرفی غلاة حقیقه و غیر حقیقی و بیان ندرت غیر حقیقی در اشناهی تفصیل انادیل فرقه ای غلات انشاده
تفصیل بر چه نامشروع بیان می آید در اینجا بر همین قدر اکتفا رفت فانتظر قال الفاضل ان
و از اینجا معلوم شد که سوال ارباب شیخ سه فرقه اند و اینها همه در یک وقت پیدا شده اند و بانی مسابقی این
فریق همان یک پیروی خبیث الباطن لفاق پیشه بود که هر یک را بزرگ دیگری لقب میداد و با
کشد و وجه قلت غلات و کثرت سبیه نسبت که بعد از فریق و اختلاف اموری که محرک عقیده سبیه
تواند شد بسیار هم رسیدند اول آنکه حرب حمل با ام المومنین و ظهور در بر لفاق افتاد و اینها همه
از منتسبان خلیفه اول اند و بعضی قصاص خلیفه ثالث بودند و در مقابل آنها این گروه را بعضی و جناب
باهر و خلیفه مذکور پیدا شد و نسبت رفتی را در بعضی آنها مفسر ساختند و اقوال مرصومی را که در مدح و ثنا
آن هر دو صادر میشد و تهدیدات و تشدیدات آنجناب را در حق بدگویان آن هر دو وقوع میگرفت
حمل بر مراعات مصلحت و تالیف قلوب و ظاهر و ارضی که سروران دنیا طلب را ضرر میدادند می نمودند
و چون در حق خلیفه اول بعضی هم رسیدند تا جایز بود بعضی خلیفه ثانی شد که خلافت ثانی فریق خلافت
اول بود و هر دو یک روش و یک سلوب داشتند و بعد از آنکه افتاد و اتباع در سیرت و طریقت و سبب
آنها از ملزومات بود و خلیفه ثانی در عهد خلیفه اول حکم وزیر و مستبر داشت و در منع فداکاری رسید
و دیگر مشاجرات رفیق و شریک او بود و بنا بر عقیده این جهات انتسابی که خلیفه ثانی را با جناب
مرصومی بود از او ادسی و خویشی و کثرت مشاورت و مراجعت در امور مهمه دین و خلافت هر یک
محمول بر تقیه و نا توانی جناب مرصومی و بیجا رگی ایشان ساخته و اکثر مهاجرین و انصار
که در اتباع هر دو خلیفه بودند و شایع جناب آن سرور گری داشتند و معاونت و معاونت

آنوقت در درجات عالیات نیست که احدی استغنین است بهره بدست نیاید و ندانستی کلاماً اقول چه سبب است
 بچند وجه محل نظر است اول آنکه ظاهر قول او در نیت مقام حصول ارباب تشیع سزوقه اندیشانی قول او است
 که بعد ازین بچند ورق گفته اصول مذاهب شیعه از پنج پیشتر نیستند و یکی آنکه حدیث سبب فرقه
 در کوفت و بودن هر سه فرقه از مشرعات عبداللہ بن سبا در حیرت منع است چنانچه سبق ذکر یافت
 و دیگر آنکه جنگ جعل اصل الاصول بالشعب و اختلاف و سر بیان بعض ارباب آن بار باب سقیفه و شور
 ممنوع است چه سابقاً مبین شده که مشایخه جعل و مساندن از عادت همه معلول علت و احدی اند
 که اختیار می‌باشد معارضه امر و استبعاد امری در مقابل نص باشد و این امر جامع جمیع فرق
 باطل است و ستر قول مشهور الکفر طه و اعدا نیز همین است بلکه اگر بجا نماند مقدم سقیفه و شوری را
 اصل گردانیده شود چنانچه مشهور است استبعادی ندارد و دیگر آنکه در قریح تهدیدات تشدید
 در حق بدگویان شیخین ممنوع است و در کتب معتبره امامیه صریحاً و اثری از آن نیست و بر تقدیر
 نزل تسلیم صحت آنچه بطریق اهل سنت ازین قبل واقع است میگویم که نبی از شئی مستلزم است
 آن شئی و عدم مطابقت آن شئی واقع را نیست چه شئی گاهی در واقع حق میباشد و کجاست بودن
 آن غیر مهم مکلف را از اشتغال بآن نبی واقع میشود چنانچه علامه نیشاپوری در تفسیر خود
 تصریح بآن فرموده و سابقاً عبارتش با الفاظ مذکور شده فتذکر نیز منع در صورتیست که منجر
 و مضی لبشور و مفاسد و باعث اغراض تحریر بر اقدام مخالفین مثل آن در حق ائمه طاهران

علیهم السلام بوده باشد قوله تعالی لا تسبوا الذین یدعون من دون اللہ فیسبوا اللہ و ما لعلیم
 امام رازی در تفسیر کبیر فرموده ان یقول شتم الاصنام من اصول الطاعات فکیف یسب
 من التکران نبی عناد و اجواب ان هذا الشتم و انجان طاعة الاله و انما وقع علی وجه استیسا
 منکر عظیم و جب الاحترام منه و الامر بهنا کذا لان هذا الشتم لیس له ما قدر اهم علی شتم التا و شتم
 رسول و علی فتم باب السفاہة علی سفیر ہم عن قبول الدین و ادخال الغیظ و الغضب فی قلوبهم
 و کتوبه مستلزم الی هذه التکرار و وقع البی عن النبی نیشاپوری بعد نقل این کلام گفته و فیه ان الامر
 بالحدود قد لعمروا و اما الی ان کتاب منکر و الله عن المنکر قد لعمروا و اما الی ان کتاب منکر

باخرجه امامیه که در حصول و ادر و شده اند نیز در فراموشی میفرمایند و کین محل المناقشه بین الفریقین لفظیه
 بان لفظی نصاب بعد از ائمه لایم البیت نعم من نصاب العیاده لهم علیه السلام باعیانهم و من نصاب العیاده و آ
 لهم تحت تا عده مثل ان لفظی بعض من بعض اشخین محصلش آنست که ارجاع مناسبت و لفظی بنیاست
 لفظیه کین است یا که گفته شود که نصاب عداوت اعم است از آنکه باعیان و اشخاص البیت علیهم السلام
 بوده باشد یا در ضمن عاده کلمه یا نند اینکه اطلاق کرده شود بر بعضی و در کس که شیعیان را در ضمن
 و اد برخی از منصفین اهل سنت اگر چه ناصب معنی اول یعنی معنی ناصب عداوت نیستند و نیز
 در بعضی احادیث حضرات ائمه مع و مین در مین و ناصب و اسطره و تعریفیه و تعبیر از ان ایضاً
 واقع شده یعنی شخصی که عارف بخداست امامیه نبرد و ناصب عداوت البیت علیهم السلام هم نبوده باشد
 لیکن در ناصب بودن اهل سنت و جماعت معنی ثانی یا معنی اعم شک و شبه نیست و منکر مبارک است و
 ناظر بهین امر است آنچه محمد بن ادریس حله و راخر کتاب مسرأ در جواب سائل محمد بن عیسی بن مبارک است
 او نصدقت فیصد رحبت حضرت امام علی علیه السلام تخرج منوره و قال کتبت الی ائمه العین و ناصب البیت
 احتیاج فی امتحان الی اکثر من تقدیمه اجبت و الطاغوت و اعتقاد امانتها و مع اجواب من کات
 علی بن ائمه ناصب یعنی ائمه ششم و سوال کردم از آنحضرت از ناصب بود استقامت باهر ایاز
 تقدیم اجبت و طاغوت و اعتقاد امانت آنجا را احتیاج است جواب عده در یافت
 هر که بر این عقیده باشد پس او ناصب است و دیگر آنکه قدس افشن اهل سنت و جماعت خود را بخبر
 اهل بیت نبوی علیهم السلام و سجاهاست یعنی رساننی و مناظرات علمی و لسانی در لغت و فائده
 آن بزرگان مبارکه هر چه است که از نهایت و ناحت و کمال حیاتی و بشیر می بود جمع آید و در
 تقدیر تنزل اگر بالفرض آنکس بطریق شد و در قدرت بود وقوع آمده باشد بقوایم النار که المحدث
 در حکم عدم و بعد خروج او است از صرافت و محو خط سنی گری نیز میگویم فی الواقع از نشان علماء
 و عظامی اهل سنت نظر بر حقوتی که از حضرت رسالت پیامی صلوات الله علیه و آله بر دست این علماء
 و عظام ثابت تحقق است همین بود که ادا و امانت البیت رسالت را سرایه معادت و در جماعت
 تصدیق و عوگر انما خود را و اطاعت و جانفشانی جناب آنحضرت نمود با ارباب طاعت

